

فراخوان "کمیته‌ی دفاع از محمود صالحی" برای اعتضاب غذا و «زندانی بزرگ به نام ایران»

یادداشتی از یک شرکت کننده در اعتضاب غذا

خبر دعوت به اعتضاب غذا از سوی کمیته‌ی دفاع از محمود صالحی را که شنیدم، با خودم گفتم، دعوت به اعتضاب غذا، شیوه‌ی خوبی برای اعتراض است. هم شیوه‌ای مبارزاتی بالاتر از جمع کردن طومار راست که کم کم می‌رود فصل آن به پایان رسد، زیرا حکومت در حال حاضر به آن مصونیت پیدا کرده است. و هم این شیوه درجه‌ای ملایم تر از تظاهرات است و می‌تواند تعداد بیشتری از افراد معارض را در بر بگیرد. به سایت گوگل رفتم و اسم محمود صالحی را جستجو کردم. تقریباً همه‌ی سخنرانی‌های او دفاع از کارگران بود و بدون توهمندی به جناح‌های مختلف حکومتی، هم زمان حتی در فاصله‌ی دادگاه‌ها هم از مواضعش در حقانیت طبقه‌ی کارگر دفاع کرده بود، بدون این که چشم داشتی داشته باشد به، این یا آن جناح و این یا آن فرد حکومتی که زمینه‌ی آزادیش را فراهم کنند. «رهبری لایق برای جنبش کارگری؛ از میان کارگران و برای آنان». من هم زیر بیانیه را امضا کردم و روز چهارشنبه ۲۷ تیر ماه به اعتضاب غذا کنندگان پیوستم. اما وقتی در مقابل پرسش اعضای خانواده‌ام به این شیوه‌ی اعتراضی قرار گرفتم، تو گویی یک باره زبانم الکن شد و مجبور شدم دلایل را مجدداً مرور کنم:

«این حداقل کاری است که باید برای نجات جان محمود صالحی انجام دهیم.»

یکی از اعضای خانواده‌ام گفت:

- «شما فکر می‌کنید این شیوه‌ها مؤثر است؟!» و با توجه به سابقه‌ی بیماری ام ادامه داد: «اگر تو بمیری حکومت ککش نمی‌گزد.»

- هزاران نفر سالانه در سراسر دنیا در زندان‌ها دست به اعتضاب غذا می‌زنند و با این روش، حکومت‌ها را وادار به عقب نشینی می‌کنند. چرا فکر می‌کنید اعتضاب غذا تأثیر ندارد؟ اعتضاب غذا از شکل سبک تری مثل اعتضاب غذای یک روزه شروع می‌شود و می‌تواند تا حد بالایی ادامه داشته باشد. در حد بالای آن کسانی مثل بابی ساندر مبارز ایرلندی قرار دارند، که بعد از او یارانش راه او را پی‌گرفتند. البته ما نوع ملایم آن را انتخاب کرده‌ایم ولی به هر حال اعتضاب غذا نوعی مبارزه و اعتراض است.

... او که دست بردار نبود، ادامه داد: «مبارزان اعتصاب غذا می کنند آن جا زندانیان نسبت به جان زندانیان مسئولیت دارند. اما نسبت به جان شما چه؟ چه کسی مسئولیت دارد؟ هر چه باشد آن ها در زندان اعتصاب غذا می کنند.» با خودم فکر کردم. آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟!! هنگامی که دانشجویانش در سالروز فاجعه ۱۸ تیر، دستگیر و زندانی می شوند و یا به اتهام واهم انتشار مطالب موهن و توهین به ائمه ای اطهار و یا کشیدن کاریکاتور اهانت آمیز نسبت به رهبر این نظام روانه ی سلول انفرادی می شوند و زیر شکنجه قرار می گیرند؟

... آن ها آزادی ندارند، برای دوستانشان بزرگداشت بگیرند.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟!! آن گاه که کارگران سندیکای شرکت واحد صرفاً به خاطر خواسته های صنفی خود این گونه سرکوب می شوند. زنان و کودکانشان را نیمه شب از رختخواب بیرون می کشند و به زندان اوین منتقل می کنند.

... آن ها آزادی ندارند سندیکا تشکیل دهند.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟!! آن گاه که معلمانتش را جلوی چشم دانش آموزان شان در مدرسه بازداشت می کنند. صد تا ، صد تا دستگیرشان می کنند. آن ها را در خیابان کتک می زنند و شان و حیثت شان را در انتظار عمومی لگدکوب می کنند. به جرم اعتراض نسبت به تبعیض در سطح دستمزد و حقوق و دفاع از تشکیل تجمعات خود.

... آن ها آزادی ندارند که خواستار رفع تبعیض شوند و آزادی ندارند تجمعات خود را ترتیب دهند.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟!! آن گاه که زنان و دختران جوانش را به جرم بدحجابی در خیابان مورد توهین قرار می دهند. آن ها را زیر مشت و لگد می گیرند و صورتشان را زخمی و خونین می کنند و فعالیتش را تنها به جرم اعتراض نسبت به قوانین نابرابر زندانی می کنند یا برپایی مراسم گرامی داشتشان را به محاصره ی نیروهای پلیس در می آورند؛ آن گونه که ۸ مارس سال گذشته دیدیم.

... آن ها آزادی ندارند بگویند نمی خواهیم هو و داشته باشیم، نمی خواهیم سنگسار شویم و نمی خواهیم حجاب اجباری داشته باشیم.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟!! آن گاه که کارگرانش را تنها به جرم اعتراض به پرداخت نکردن حقوقشان، در خیابان زیر بار کتک می گیرند. با باتوم به جانشان می افتد، گاز اشک آور به میان همسر و فرزندانشان پرتاپ می کنند. و در مقابل چشمان وحشت زده ای خانواده های شان به اسارت می برند. آن گاه که طاقت گرسنگی کودکانشان از کف داده، تاراج خانواده های شان تاب نیاورده، غمگین و خسته، لاجرم به خیابان می آیند. به نگون بختی خود می شورند و فریاد برمی آورند، ما مثل بقیه حق زندگی داریم و حق داریم از گرسنگی نمیریم. و یا صبح گاهان یک روز سر زمستانی آن ها را به گلوله می بندند آن گاه که به خیابان آمده تا بر شب سُربی شوربختان بشورند و فریاد برأورند ما حق داریم شغل دائم داشته باشیم و ما حق داریم زنده بمانیم.

و شایسته رهبرانشان را در آستانه‌ی سالروز شکوهمند اول ماه مه به بند می کشند تا از حرکت بازشان دارند. تن تبدارشان را به سلول می اندازند، تا صدای شان را خفه کنند و پیکر بیمارشان را بدون درمان رها می کنند تا درد را با طعم مرگ تجربه کنند. مبادا که زجرکش نشده تمام کُش شوند.

«... آن ها آزاد نیستند مثل بقیه زنده بمانند!!»

در کشوری که آزاد نیستم لباس دلخواهم را بپوشم. آزاد نیستم انتقاد کنم. آزاد نیستم حرف بزنم. آزاد نیستم تجمع کنم. آزاد نیستم عقیده‌ی خودم را داشته باشم و... آزاد نیستم زنده بمانم، چگونه می توانم بگویم زندانی نیستم. اما زندابانان نسبت به حفظ جان ما مسئولیت ندارند. ما همه در بندیم و در زندانی به وسعت ایران، زندانی کسانی هستیم که «مخالف» از نظر آن ها حق زندگی ندارد و «گرسنه حق داشتن نان و حق زنده ماندن ندارد».

به این زندان خود کرده ایم. میله های آن را بشکنیم.

به کمیته‌ی دفاع از محمود به خاطر این فراخوان دست مریزاد می گوییم و درودهای فراوان نثار جان های عاشقان می کنم.